پاسخ به شبهات‏

آيت الله جوادى آملى

1- پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) فرمودند: قرآن هر سال يك بار بر من نازل مى‏شد و امسال كه آخرين سال عمر من است، دوبار نازل شد. سؤال اين است كه در نقل فوق آيا منظور كل قرآن بوده است يا نه؟ و اگر جواب مثبت است، پس چرا پيامبر قسمتى از قرآن را بر مردم مى‏خواند؟

انسان كامل از آن جهت كه ولى الله است، آن چه ذات اقدس اله به او عطا مى‏كند، مى‏گيرد، ولى از آن جهت كه رسول‏الله است، بايد دو كار انجام دهد: اول اين كه تدريجاً مردم را آگاه كند، دوم اين كه به اندازه سطح فهم مردم با آن‏ها صحبت كند.

تمام قرآن هر سال بر آن حضرت نازل مى‏شد، اما رسالت او در اين نبود كه همه آيات را براى همه مردم نقل كند. حتى آن چه را هم كه نقل مى‏كرد، به اندازه فهم مردم بود. پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) الفاظ را ذكر مى‏كرد، ولى هر كسى به اندازه درك و ظرفيت خود مطالب را مى‏فهميد. همان مطلبى كه وجود مبارك حضرت امير به كميل فرمود: «إنَّ هذِهِ القُلُوبُ اَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها اَوْعاها»؛1 اى كميل! اين دل‏ها ظرفيت‏هاى گوناگون دارند و بهترين دل آن است كه ظرفيتش بيشتر و حافظ اسرار باشد.

مرحوم شيخ صدوق (رضوان‏الله‏تعالى‏عليه) در كتاب شريف «معانى الاخبار» نقل مى‏كند كه شخصى آمد به محضر مبارك امام صادق (عليه‏السلام) و عرض كرد: چرا پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) را ابوالقاسم مى‏نامند؟ حضرت ابتدا جواب ساده‏اى داد، فرمود: آن حضرت پسرى داشت به نام قاسم و به اين دليل كنيه آن حضرت ابوالقاسم است. شاگرد امام عرض كرد: اين را مى‏دانم، توضيح بيشترى بدهيد. حضرت فهميد كه او آمادگى و ظرفيت بيشترى دارد، معنايى را برايش بيان نمود كه به ذهن هيچ كدام از ما خطور نمى‏كند.

فرمودند: به اين علت پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) را ابوالقاسم گفته‏اند كه 1- على بن ابى‏طالب (عليه‏السلام)تقسيم كننده بهشت و جهنم است: «قسيم النار و الجنة». آن حضرت در روز قيامت به بهشت دستور مى‏دهد: اين شخص دوست من است او را بپذير و به آتش جهنم دستور مى‏دهد: فلان شخص دشمن من است او را بگير 2- على بن ابى‏طالب (عليه‏السلام) شاگرد پيامبر است و علوم فراوانى از پيامبر فراگرفته است 3- هر شاگردى فرزند معلم است و هر معلمى حق پدرى بر گردن شاگرد خود دارد (پدر معنوى اوست).

از اين سه مقدمه اين نتيجه حاصل مى‏شود كه اگر على بن ابى‏طالب (عليه‏السلام) قاسم (تقسيم كننده) بهشت و جهنم است و پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) پدر (معنوى) اين قاسم است، پس كنيه پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) ابوالقاسم مى‏شود. ببينيد اين گونه معنا كردن آيا به ذهن احدى مى‏آيد، يا اگر غير امام اين گونه معنا مى‏كرد، كسى قبول مى‏نمود؟

بنابراين پيغمبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) مأمور بود در هر هفته يا در هر ماه، مقدار مشخصى از قرآن را بيان كند. متناسب با قدرت دريافت و درك مردم و ظرفيت محدود آن‏ها.

2- در قرآن كريم الفاظى نظير لعلّ و مانند آن آمده است، آيا اين لفظ به همان معنى كه در بين مردم رايج است (كه نشانه شك و ترديد و عدم يقين است)، بكار رفته يا نه؟

برخى بر اين باورند كه «شايدِ» خدا، «بايد» است، ولى بايد توجه داشت كه لفظ «شايد»، گاهى به «گوينده» و گاهى به «فعل» برمى‏گردد. گوينده هم گاهى عالم است، گاهى جاهل و گاه شك دارد. ذات اقدس اله گوينده‏اى نيست كه به چيزى جهل يا شك داشته باشد؛ زيرا «إنَّهُ بِكُلِّ شَى‏ءٍ عَليمٍ» است، «بِكُلِّ شَى‏ءٍ شهيد»است، «بَكُلِّ شَى‏ءٍ مُحيط» است و مانند آن. پس استعمال اين كلمات براساس خصوصيت گوينده آن، يعنى خدا نيست، بلكه مربوط به فعل است.

گاهى انجام فعل و شدنِ كارى در حد پنجاه، هفتاد و يا نود درصد است، مى‏گويد: شما اين كارها را انجام بدهيد، شايد فلان هدف تأمين شود؛ زيرا اين پنجاه درصد، همه اجزاء علت نيست، بلكه بخشى از اجزاء علت است. مثلاً كسى بر اساس اصول كشاورزى زمين را شُخم زده، بذرافشانى، آبيارى و سمپاشى و غيره را انجام داده، اما آيا مى‏شود گفت كه صددرصد اين‏ها به بار مى‏نشينند؟ مسلماً جواب منفى است. اگر كسى بخواهد با ديد باز در اين مورد صحبت كند، مى‏گويد: شايد اين بذرها به بار بنشينند (مقام فعل)، چون يك سرى عوامل پيش‏بينى نشده‏اى در راه است كه امكان دارد مانع از باردهى اين‏ها شود و البته ذات اقدس اله مى‏داند كدام‏يك به بار مى‏نشيند و كدام يك نمى‏نشيند، ولى شدن كار را (به بار نشستن) براى ما با لَعَلَّ بكار مى‏برد.

اينكه مى‏فرمايد: روزه بگيريد، «لَعَلَّكُم تَتَّقُونُ»، به اين معنى نيست كه خدا معاذالله شك دارد، بلكه او مى‏داند روزه حقيقى تقوا مى‏دهد، ولى اين كه روزه ما آلوده به چه حوادث تلخ و ناگوارى شود و آيا به درجه قبولى برسد يا نه، اين لَعَلَّ مربوط به فعل ماست. مطلب ديگر اين است كه در بسيارى از موارد اگر به شخصى بگويند كه فلان كار تو، صددرصد آينده شما را تأمين مى‏كند، گرفتار غرور مى‏شود. براى اين كه غرور او را نگيرد، تعبير اخلاقى اين است كه به او گفته شود: شايد به مقصد برسى. به هر حال كلمه لَعَلَّ، لَيت، عَسى كه در قرآن كريم آمده، هرگز به ساحت الهى برنمى‏گردد.

پى نوشت‏ها:

1- بحار، ج 1، ص 188.